



تنفس مصنوعی

حسین رضایی

کابل، انتشارات تاک، ۱۳۹۶.

حسین رضایی شاعر جوانی است که در بین هم‌نسلان و هم‌پیشگانش در شعر سپید، دارای مشخصه‌های بارزی است که شعرش نقش محکمی در ذهن بر جای می‌گذارد. قدرت خیال‌پردازی و به تعبیری، «هوش تصویری خلاق» او در ترکیب سوژه‌ها، با زاویه دید جدیدی که دارد، به خلق فضاهای تازه در شعرش منجر شده است.

«تنفس مصنوعی»؛ در ابتدا می‌توان نشانه‌ای را که در جلد مجموعه خودنمایی می‌کند و نقش پیرامنتی با آن دارد، به دو صورت اجتماعی و عاشقانه تأویل کرد:

«تنفس مصنوعی» امدادی پزشکی است که به فرد آسیب‌دیده داده می‌شود تا او به حیات بازگردد. در تأویل اجتماعی؛ این مجموعه نقش کمکی است که به صورت تنفس مصنوعی به جامعه داده می‌شود تا حیات دوباره به او دمیده شود. برای «هنر» و «هنرمند» در مقام پیشروی جامعه، چنین جایگاهی را می‌توان در نظر گرفت، در متن نوشتار بیشتر به این مقوله خواهیم پرداخت.

در تأویل عاشقانه؛ می‌توان «تنفس مصنوعی» را در رابطه‌ای بین عاشق و معشوق بررسی کرد که عاشق برای به دست آوردن معشوق و عشق خود که از دست می‌رود، به تنفس مصنوعی روی آورده است. تصویر تنفس دهان به دهان و قرار گرفتن لب‌های دو شخص بر روی هم عاشقانه است و بازدم حیات را می‌رساند.

**بنیاد اندیشه‌قرار** تصویر نوجوانی که صورت خود را با چغیبه پوشانده است به عنوان طرح روی جلد با نشانه‌هایی که به همراه دارد، به نوعی پیش‌داوری و قضاوت را در مورد مجموعه و محتوای آن به وجود می‌آورد که به نظر من بهتر است این‌گونه نباشد. شعر خاصیت انتزاعی دارد. از این رو، بهتر است طرح روی جلد مجموعه شعر طرحی گرافیکی باشد که کشف و دریافت مفهوم آن به مخاطب واگذار شود و اگر از تصویر واقعی استفاده می‌شود بهتر است که از تصویرهای مفهومی با اشاره غیر مستقیم استفاده شود. این پیشنهادی است که می‌توان در چاپ‌های بعدی از آن استفاده کرد، البته در صورتی که قبول افتد.

آنچه در ابتدای خوانش این مجموعه شعر دستگیر خواننده می‌شود، دنیایی است که شاعر می‌بیند و جهانی است که قصد ساختنش را دارد.

# نگاهی بر عکس خواننده



عارف حسینی

نگاهی به مجموعه شعر «تنفس مصنوعی»

در ادامه با رویکرد ساخت‌گرای کلی‌نگر و استفاده از نشانه‌شناسی و نقد تأویل‌گرا به بررسی این مجموعه می‌پردازیم. بدیهی است که در این نگاه جزئیات و مسائل اجرا و تکنیک‌های به کار رفته مدنظر نیست و فقط به سیمای کلی این مجموعه بسنده می‌شود. نقد جزئی‌نگرتر به این مجموعه را به نوشتاری دیگر موقوف می‌کنم؛ اگر مجال بود.

هر شعر از این مجموعه را می‌توان روایتی در نظر گرفت که با زاویه دید و راوی مشخصی اجرا شده‌اند؛ اما در اجتماع آن‌ها و در اشتراک بین آن‌ها به کلان روایتی می‌توان رسید که قصد این نوشتار پرداختن به آن است. ناگفته نماند که کلان‌روایت اشاره به کلیتی دارد که جغرافیای زمان-مکان و نشانه‌های یک مجموعه در بستر آن جریان دارند. بنا بر خاصیت چندتأویلی نشانه‌ها و نیز نظام تداعی‌ها که از جنبه‌های استعاره‌ی زبان است و نیز تکیه بر نقد مخاطب محور، باید اذعان داشت تأویل‌هایی که این نوشتار ارائه می‌دهد وابسته به شرایط روحی-عاطفی و دانش نویسنده است که به مثابه فقط یک مخاطب از این مجموعه می‌توان آن را در نظر گرفت. از این رو، دریافت‌ها و تأویل‌های دیگر بر قوت خود باقی‌اند و دعوت به ارائه آن‌ها توسط دیگر عزیزان می‌شود.

خوانش و بررسی چند شعر از این مجموعه:

این‌جا چیز تازه‌ای نیست  
فقط گاهی بمبی  
لباس سیاه تن آسمان می‌کند  
هنوز می‌توان دل تنگ بود  
چون دستمالی سیاه  
که تمام پنجره‌ها از آن دست شسته‌اند  
چون سربازی در جنگ  
که نامه معشوقش تیر خورده است  
(از خطی که نوشته بود دل تنگم  
دوستت دارم  
دقیق از قلب)  
این‌جا چیز تازه‌ای نیست  
تنها می‌توان در اتفاقی تاریک نشست  
و لبخند تو را مثل یک عکس  
روی شعری تازه چاپ کرد.

(شعر شماره ۱۴، ص ۲۴)

نشانه‌های: «بمبی»، «سربازی»، «جنگ» و «تیر» اشاره مستقیم به فضای جنگ‌زده جامعه‌ای دارد که شعر در آن روایت می‌شود. «لباس سیاه»، «دستمالی سیاه»، «دل تنگ»، «دل تنگم» و «اتاقی تاریک» نشانه‌هایی هستند که اشاره به فضایی ناامید، خسته و شکست‌خورده دارند. سیطره جنگ را بر این فضا می‌توان مشاهده کرد و به نوعی آن را علت اصلی ناکامی اول شخص شعر (راوی) دانست.

به گهواره‌های متروک فکر کن  
اسباب بازی‌های به کار رفته  
دفترهای نقاشی خط‌کشی شده  
این کشتی‌ها که به جوی‌های آب می‌دهی  
در هیچ ساحلی لنگر نخواهد انداخت  
بزرگ می‌شوی

و هواپیماهای کاغذی نمی‌توانند  
جنگ‌های خانوادگی‌ات را بمباران کنند.  
بزرگ می‌شوی  
و ایستگاه‌های قطار مجاله‌ات می‌کنند.  
یک روز در آینه می‌بینی  
از چشم‌های کوچک مغرورت  
گودال‌هایی بزرگ باقی مانده  
که آرزوهایت را در آن  
یکی یکی به خاک می‌سپاری.

(شعر شماره ۲۳، ص ۳۶)

این شعر را می‌توان واگویی‌ای (مونولوگ) با خود در نظر گرفت و یا گفتگویی (دیالوگ) با دیگری، که در دو حالت، فضای ناامیدی و ناکامی برای آینده یک کودک ترسیم شده است. شاید بتوان علت خلق این فضای تاریک و نومیدانه را در بند «بزرگ می‌شوی» و هواپیماهای کاغذی نمی‌توانند/جنگ‌های خانوادگی‌ات را بمباران کنند» جستجو کرد. تأثیرات جنگ بر زندگی و کودک آن قدر است که حتی برای بیان مسائل خانوادگی از نشانه «جنگ‌های خانوادگی» و برای حل آن از «بمباران» استفاده می‌شود.

عاشق دریا شدیم  
و عروس‌های بیشتری با اسب  
به آکواریوم‌ها آوردیم  
عاشق جنگل شدیم  
و پوست پلنگ به دیوار قاب کردیم  
از دشت‌ها هم  
مزرعه‌های مترسک‌دار ساختیم  
تا پرنده‌ها از مشت‌هایمان گندم‌گدایی کنند.  
تونستی  
و در جنگ جهانی تنهایی  
هر کس دوست دارد تنهایی‌اش را  
با حیوان زیباتری پر کند.  
تونستی  
و حیوانات هر روز  
برای برگشتن کشتی نوح دعا می‌خوانند.

(شعر شماره ۳۱، ص ۴۸)

ساختمان این شعر از دو قسمت تشکیل شده است. بند اول به نوعی نگاهی زیست‌محیطی به زمین و نوع برخورد انسان با آن دارد. در بند دوم که جنبه‌ای عاشقانه دارد، راوی برای بیان همه‌گیر بودن تنهایی و نیز ترسیم وضعیت روحی-عاطفی خود از «جنگ جهانی تنهایی» استفاده می‌کند. در جامعه جنگ‌زده، شعر و هر هنری، محصول و تأثیرگذارنده بر آن است، زبان که وسیله انتقال‌دهنده مفاهیم و معانی است، دست‌خوش ذهن جامعه و تأثیرات ناشی از جنگ است که برای بیان تنهایی از استعاره «جنگ جهانی تنهایی» استفاده می‌شود.

اشک‌های تو بارانی است  
که نمی‌تواند پرواز هواپیماها را به تأخیر بیاورد  
این چمدان زندانی



که دستگیر شدگان  
اجازه ملاقات با هیچ خاطره‌ای را نخواهند داشت.  
اخمت را باز کن  
گره زدن بند کفش را  
خودت در کودکی به من آموختی.

(شعر شماره ۶، ص ۱۴)

این شعر کوتاه که روایت‌گر جدایی است در تصویر کردن فراموش نشدن خاطرات و تکرار ناپذیر بودن آن‌ها به این صورت اجرا می‌شود: «این چمدان زندانی (است) که دستگیر شدگان/ اجازه ملاقات با هیچ خاطره‌ای را ندارند». همان‌طور که در مورد شعر قبل گفته شد؛ ورود نشانه‌های متأثر از جنگ بر سایر فضاهای عاطفی در زبان نمود پیدا کرده است. «زندانی» و «دستگیر شدگان» به نوعی نشانه‌های برخاسته از جنگ‌زدگی جامعه هستند که بر فرهنگ و تولید اثر هنری تأثیر خود را گذاشته‌اند.

تفنگ‌ها نشانه‌اش می‌گیرند  
فرقی هم نمی‌کند  
از بامی در کابل بلند شده باشند یا تهران.  
در کشور من و تو  
آزادی، پرنده‌ای است  
که از آسمان قحطی زده می‌گذرد.

(شعر شماره ۱۳، ص ۲۳)

نداشتن آزادی در افغانستان و ایران برای یک مهاجر و یا افغانستانی و یک ایرانی در دو کشور تشبیه به پرنده‌ای شده است که «تفنگ‌ها» نشانه‌اش می‌گیرند.

تفنگ چوبی ام را زمین می‌گذارم  
هوایم‌های کاغذی ام را  
جیب‌هایم را خالی می‌کنم  
از گچ‌های سفید  
این جنگ، بزرگ‌تر از آن است  
که پشت میزهای مکتبی سوخته  
بتوان با آن صلح کرد.  
از سنگرم بیرون می‌آیم  
و با اولین جاده  
اولین تک‌تیرانداز  
به سرزمینی دور می‌گریزم.

(شعر شماره ۲۴، ص ۳۸)

اسباب‌بازی‌های دنیای کودکی هم در کشورهایی که جنگ جزئی از فرهنگ و حتی در ژن افراد آن است، خودنمایی می‌کند: «تفنگ چوبی» اسباب‌بازی کودکی است که هنوز از گفتمان دنیای بزرگسالی بی‌خبر است؛ اما با بزرگ شدنش به راحتی و به صورت لمس شدنش با «صلح»، «سنگر»، «تک‌تیرانداز» و «جنگ» در زندگی و مکتب که محل یادگیری است آشنا می‌شود.

چگونه از غروب، قرص آرام‌بخش بسازم  
وقتی دنیا فکر می‌کند

تن سرد معشوقم را  
هزار خورشید تابان هم گرم نمی‌تواند  
و من، بادبادک‌بازی هستم  
که با نخ شیشه  
لباس آبی آسمان را تکه‌تکه کرده است.  
امروز تولد کشور من است  
سربازهای آمریکایی آهنگ متال پخش می‌کنند  
برای طالبان.  
کشاورزهای فقیر  
زمین‌های معتاد را شخم می‌زنند  
برای کاشتن شمع  
طرزی، بت‌های خوابیده بامیان را بیدار می‌کند  
من ابرها را باد می‌کنم  
برای بیست و چند میلیون چشم.  
توتنها شمع‌ها را فوت کن  
تادر تاریکی، هر که خواست  
از این جشن بگریزد.

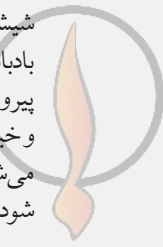
(شعر شماره ۲۷، ص ۴۲)

این شعر به نوعی جشن تولد افغانستان است. با ارجاعات بسیاری به مسائل امروز این کشور؛ «هزار خورشید تابان» و «بادبادک‌باز» عنوان رمان‌هایی از خالد حسینی در مورد افغانستان است، حضور سربازهای آمریکایی و طالبان و نیز اشاره به کشت خشخاش در افغانستان. پایان‌بندی این شعر اشاره به روایتی تاریخی از شب تاسوعا دارد که نشان‌گر فرهنگ دینی و مذهبی قسمتی از مردم افغانستان است. نکته‌ای که در این شعر و فرهنگ افغانستان جلب توجه می‌کند، نشانه «نخ شیشه» است. بادبادک‌بازی از سرگرمی‌های کودکان و حتی بزرگسالان در افغانستان است، یکی از رسم‌هایی که گویی در عید نوروز برگزار می‌کنند. بادبادک‌ها با نخ‌های شیشه‌ای در آسمان به پرواز درمی‌آیند و جدال بر سر پاره کردن نخ‌های دیگر بادبادک‌ها و سرنگونی آن‌ها است. آخرین بادبادک که در آسمان می‌ماند پیروز این بازی است. بادبادک که می‌تواند نشانه‌ای با بار عاطفی، کودکانه و خیال‌انگیز باشد، به وسیله «نخ شیشه» تبدیل به عنصری خشن و جنگ‌جو می‌شود گویی بازی کودکان هم قرار است تبدیل به تمرینی برای جنگ طلبی شود.

با تو  
افغانستان را فراموش می‌کنم  
طالبان را فراموش می‌کنم  
حتی حساب نمی‌کنم  
خبرهای امروز بی.بی.سی.  
زلزله چند ریشتری است  
در گوش‌های پدر  
با من حرف بزن  
بالقبایی بیگانه؛  
پایان جنگ

روی لب‌های تو نوشته شده است.

(شعر شماره ۲۸، ص ۴۴)



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۲

در صحتی عاشقانه با معشوق قصد بر این است که همه مسائل کشور؛ طالبان، خبرهای بی.بی.سی... فراموش شود، اما بر «لب‌های معشوق» که نشانه‌ای عاشقانه است با الفبایی بیگانه پایان جنگ را نوشته‌اند.

به لب‌هایت، خون  
به چشم‌هایت، دود بکش  
و نگران نباش  
پیراهنت بوی باروت می‌دهد  
به جای عطر یاس  
که موهایت آن قدر خسته است  
که با هیچ بادی بلند نمی‌شود.

بیرون بیا  
دست تکان بده  
نه به خبرنگارانی  
که شبیه جوخه‌های اعدام زانو می‌زنند رو به رویت  
به دوربین یک تک‌تیرانداز  
به یک تانک که زوم کرده روی خانه‌ات  
لبخند بزن.

مهم نیست  
عکست گرفته خواهد شد یا نه  
فکره‌های تاریک خواهند افتاد یا روشن  
شاعر خواهی آمد یا...  
تنها زیبایی تو می‌تواند  
آرایش این جنگ را بر هم بزند.

(شعر شماره ۲۹، ص ۴۵)

جلوه‌های یار و زیبایی او تنها مسئله‌ای است که می‌تواند آرایش این جنگ را بر هم بزند؛ اما نباید غافل شد که در بدنه شعر به وجود و تداوم داشتن جنگ اذعان شده است.

نمونه‌های دیگری از این مجموعه می‌توان مثال زد که یا در بستر جنگ اتفاق می‌افتند و یا نشانه‌های آن را می‌توان نسبت به جنگ تأویل کرد؛ شعرهای شماره ۳۲، ۳۵، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰ و ۶۳ از این دست هستند.

با توجه به بسامد بالایی که «جنگ»، «نشانه‌های معطوف به جنگ» و «تأثیرات ناشی از جنگ» در این مجموعه دارند، می‌توان این ادعا را مطرح کرد که «جنگ» در این مجموعه نقش کلان روایت را ایفا می‌کند.

## در مورد جنگ

«آلن بدیو» در کتاب «این قرن»، قرن بیستم را قرن جنگ می‌نامد. دو جنگ جهانی، پس از آن جنگ سرد، شاخصه‌های بارز تمدن انسان امروز است. از طرفی در این قرن، اقتصاد (پول) سیطره کامل خود را بر تمام معانی گسترده است. اکنون ما با صنعت جنگ روبه‌رو هستیم. کشورهای ابرقدرت، صاحبان قدرت و سیاستمداران به خاطر کسب و حفظ منافع خود (اقتدار و پول)، گردانندگان اصلی این صنعت هستند. به راستی اگر جنگی در کار نباشد، منطقه‌ای ناآرام و بحران‌زده نباشد به چه کسی و یا گروهی می‌توان اسلحه فروخت. از این رو است که سردمداران گسترش صلح در زمین، در پس پرده مذاکرات صلح اقدام به فروش تسلیحات نظامی می‌کنند.

در صنعت جنگ عناصر مختلف دست به دست هم می‌دهند تا رونق این بازار حفظ شود، قسمت زیادی از رسانه‌ها در خدمت این صنعت‌اند؛ فیلم‌های بسیاری به عملیات‌های جنگی می‌پردازند تا نمایشگاه تجهیزات نظامی باشند، از طرفی ترسیم فضای آخرالزمانی و پرداخت به آن، ضرورت جنگ را در باور عام توجیه می‌کند. خبرگزاری‌ها اخبار مربوط به ناآرامی، شورش، درگیری و جنگ را بیشتر از مسائل دیگر انتشار می‌دهند، کشورهای حاشیه قدرت بهترین مکان برای انجام مانورهای نظامی است؛ تصویری که از آن‌ها ارائه می‌شود تصاویری سیاه از خشونت، ناآرامی و جنگ است. از افغانستان به عنوان محور شرارت و تروریسم یاد می‌شود، گویا این کشور خاک حاصل‌خیزی برای پرورش جنگ‌آوران دارد. در این کشور مردم در جنگ به دنیا می‌آیند، در جنگ زندگی می‌کنند، با جنگ کوچ می‌کنند و جنگ را برای آیندگان به میراث می‌گذارند.

متأسفانه کتاب تاریخ افغانستان عتیقه‌ای است ناپیدا، مدفون زیر خاک که اطلاعاتی از مکانش نیست. از این رو، چوپان‌های گله تمدن جهانی، گوسفندان را به چرا در جنگ و نشخوار همواره آن ترغیب می‌کنند تا جنگ در خون و ژن آن‌ها جای بگیرد.

## امر نو و هنر

هنر و هنرمند در پی خلق «امر نو» است، امری که پیش از این وجود نداشته است، ضرورت و ایجاد آن خلایی است که هنرمند در جامعه احساس می‌کند، در تلاش برای برطرف کردن آن است. هنرمند به مثابه یک پیشرو «آوانگارد» جامعه را از گذشته جدا کرده و به آینده پرتاب می‌کند؛ هرچند آینده‌ای ناشناس. قلب و مغز این جامعه اگر درگیر گذشته خود باشد؛ به افتخارات پیشین بی‌بالد و یا از اندوه مصائب گذشته بنالد، مُرده‌ای متحرک خواهد بود. این مانده‌آب باید سرازیر شود به هر کجایی که شد.

## سخن آخر

همان‌طور که در بررسی چند شعر از این مجموعه مشاهده کردیم، جنگ و عناصر آن و هم‌چنین تأثیراتش بر قسمت بزرگی از این مجموعه سایه انداخته است. گویی روایت‌های زندگی در بستری از جنگ اتفاق می‌افتند؛ کودکان با اسباب‌بازی‌هایشان در جنگ بزرگ می‌شوند، معشوق‌ها و قرارهای عاشقانه بوی باروت می‌دهند. تشبیهات، جنگی است. جنگ در فکر و زبان رسوب کرده. شاید شاعر به طور ناخواسته به مهره‌ای در صنعت جنگ تبدیل شده است؛ که تاریخ جنگ‌زده افغانستان را در شعرهایش بازتولید می‌کند. در افغانستان شعرهای این مجموعه، «دیگر گلی نخواهد روید»، افغانستان به تپه خاکی شبیه است که در آن تمرین تیراندازی می‌کنند.

توقع و انتظاری که قدرتمندان جهانی از افغانستان و بسیاری کشورهای دارند همین تداوم جنگ است در آن. برای بازتولید جنگ نیاز به رسانه است و چه رسانه‌های بهتر از شعر و چه کسی بهتر از شاعر؟

در تفکر ضدجنگ، پرداختن به جنگ را ترویج جنگ‌آوری است. توقع از شعر و شاعر به مثابه خلق امر نو و جریان پیشرو (آوانگارد) در جامعه این است که به یاری صنعت جنگ نپردازد و روزه‌های امید را هر چند کوچک به مخاطب خود نشان دهد.

«این روزها، وطنم

به چراغی قدیمی می‌ماند

فراموش شده در انباری تاریک».

آیا افغانستان «گنج» نیست که برعکسش می‌خوانیم؟

